

گفته‌ها

تأملی درباره نیم‌قرن تجربه دانشگاه در ایران

● مقصود فراستخواه استاد مؤسسه پژوهش و برنامہ‌ریزی آموزش عالی هفته پیش در نشست مجازی «اخلاق علمی، استقلال دانشگاهی و آزادی آکادمیک؛ تأملی درباره نیم‌قرن تجربه ایران» به سخنرانی پرداخت که در ادامه گزیده‌ای از آن را به نقل از اینا می‌خوانید:

دو متفکر را انتخاب کردم که بتوانم نسبت اخلاق علمی و استقلال آکادمیک را بیان کنم. کانت می‌گوید کار انسانیت درست نمی‌شود جز با اخلاق، یعنی باید انسان جرئت دانستن داشته باشد. او از اینجا به طرح عقل می‌رسد. برای اینکه این خردگرایی عملیاتی شود، باید به بحث علمی تبدیل شود. کانت می‌گوید برای اینکه این طرح پیش برود، لازمه‌اش این است که علم نهادینه شود و برای نهادینه‌شدن علم دانشگاه مهم می‌شود. علم از طریق دانشگاه است که نهادینه می‌شود. کانت دانشگاه را یک پارلمان تعریف می‌کند که لازمه‌اش آزادی است. یعنی همه چیز را آزادانه بیازماییم. برای اینکه این اتفاق بیفتد، در دانشمندان باید تعهد ذهنی به استدلال وجود داشته باشد، یعنی ما باید برای همه چیز یک استنتاج علمی و وفاداری به حقیقت علمی داشته باشیم. این وفاداری به حقیقت علمی مهم‌ترین پایه‌ای است که کانت روی آن ایستاده است. از یک دول‌ت نمی‌تواند متولی حقیقت باشد و دانشگاهیان و متفکران‌اند که باید به دنبال حقیقت باشند. کانت به این نتیجه می‌رسد که دانشگاه باید قدرت علمی داشته باشد تا بتوانند به حقیقت علمی وفادار باشند. او می‌گوید دانشگاهیان با سه قدرت یعنی قدرت‌های ایدئولوژیک و حکومت و نهادهای اقتصادی مواجه‌اند و آن چیزی که برای دانشمندان مطرح است، مبنایش این قدرت‌ها نیستند بلکه استدلال است. این به این معناست که دانشگاه خودش باید خودش را تنظیم کند و خودگردان و خودتنظیم باشد و در اینجا به آزادی و استقلال آکادمیک می‌رسد. ویر هم همین مسیر را در بحث سیاست‌مدار و دانشمند می‌گذرانی و همیش در دانشگاه مونیخ دنبال می‌کرد. او می‌گوید زندگی انسان مرتب در حال لَحَتی و معرض فساد و زوال است، برای اینکه بر آن فائق بیاییم، نیازمند شناخت موقی هستیم. این شناخت موق باید مرتب تنظیم شود و با تعهد به عنیت و استدلال آنها را بازاندیشی کنیم.

طی چند دهه گذشته در این شرایطی بوده که اخلاق علمی مخدوش شده است. مشکل علم در ایران از اینجا ناشی شده است که دانشگاه بخشی از مستعمره دولت شده است. در دهه ۴۰ و ۵۰ قبل از انقلاب، دانشگاه کنترل سیاسی و اداری می‌شد و این سبب شد که دانشگاهیان با سیاسیون ائتلاف کردند. بنابراین آنچه بر گفت مخدوش شد و از این اتفاق شریایی در دانشگاه به وجود آمد که بیش از اندازه سیاسی و حتی سیاست‌زده شد. جمله معروف شاه این بود که دانشگاه تهران لانه زنبوران شده است. از طرفی چون نهادهای مدنی ضعیف بودند، بار سیاسی بر دوش دانشگاه افتاد و از آنجا ایدئولوژی‌های سیاسی مختلفی وارد دانشگاه شد و اتفاقا قربانی اصلی این موضوع خود دانشگاه بود. بعد از انقلاب یک کنترل ایدئولوژیک هم بر کنترل‌های بوروکراتیک و سیاسی اضافه شد و نهادهایی وارد دانشگاه شدند که در کار دانشگاه دخالت کردند. اگر قبل از انقلاب اختیارات بیرونی دانشگاه نقض می‌شد در بعد از انقلاب به اختیارات معرفتی دانشگاه محدود کردند، برای نمونه مثلاً اساسا یک جامعه‌شناس نمی‌تواند جامعه را توضیح دهد. اختیارات معرفتی دانشگاهیان در این زمینه‌ها مخدوش شد و در نتیجه اخلاق دانشگاهی هم مخدوش شد. نتیجه این وضعیت این شده که دانشگاهیان پنج دسته شدند. یک طایفه گریزیان دانشگاهی شدند و مهاجر کردند، گروهی کوچی بودند که اینجا نمی‌توانیم کاری کنیم و به همین دلیل مهاجرت کردند تا شاید بتوانند مفید واقع شوند. بخش دوم را رمیزرداران دانشگاه می‌نامیم یعنی افرادی که در اینجا ماندند و در پشت تخصص‌شان پنهان شدند، چون آزادی علمی نبود پشت حرفه‌شان پنهان شدند و با یک زبان تخصصی ادامه کار دادند. اینجا اخلاق مسئولیت مخدوش می‌شود. سومین گروه عمل‌گرایی دانشگاهی است. این گروه به مشاوره به دولت و بازار و حتی حوزه علمیه پرداختند. اینجا سعی می‌کردند از این طریق خدماتی عرضه کنند. اینجا هم نوعی از اخلاق فایده‌گرا داریم که می‌توان آن را اخلاق متوسط دانشگاهی نامید. چهارمین گروه کارمندان دانشگاهی هستند، بخش بزرگی از دانشگاهیان با شرایط به‌وجودآمده به کارمندان دانشگاهی تبدیل شدند و به نوعی اخلاق وظیفه‌گرایی صوری انجام می‌دادند. نوعی اخلاق محتسبانه باب شد که این کارمندان تا همین حد توانستند کار کنند یعنی اخلاق متعارف دانشگاهی نایم. چهارمین گروه کارمندان در مقابل تجاری‌سازی علم، اجتماعی‌شدن علم را مطرح می‌کنند. یعنی علم باید بیان اجتماعی داشته باشد و متعهد به مسئله‌های اجتماعی باشد و زندگی اجتماعی را مسئله‌مند کند. اخلاق در این گروه، اخلاق مسئولیت، اخلاق فضیلت و اخلاق فایده را پوشش می‌دهد.

دگرگونی جهان: درآمدی به مانیفست حزب کمونیست» آخرین اثر بابک احمدی

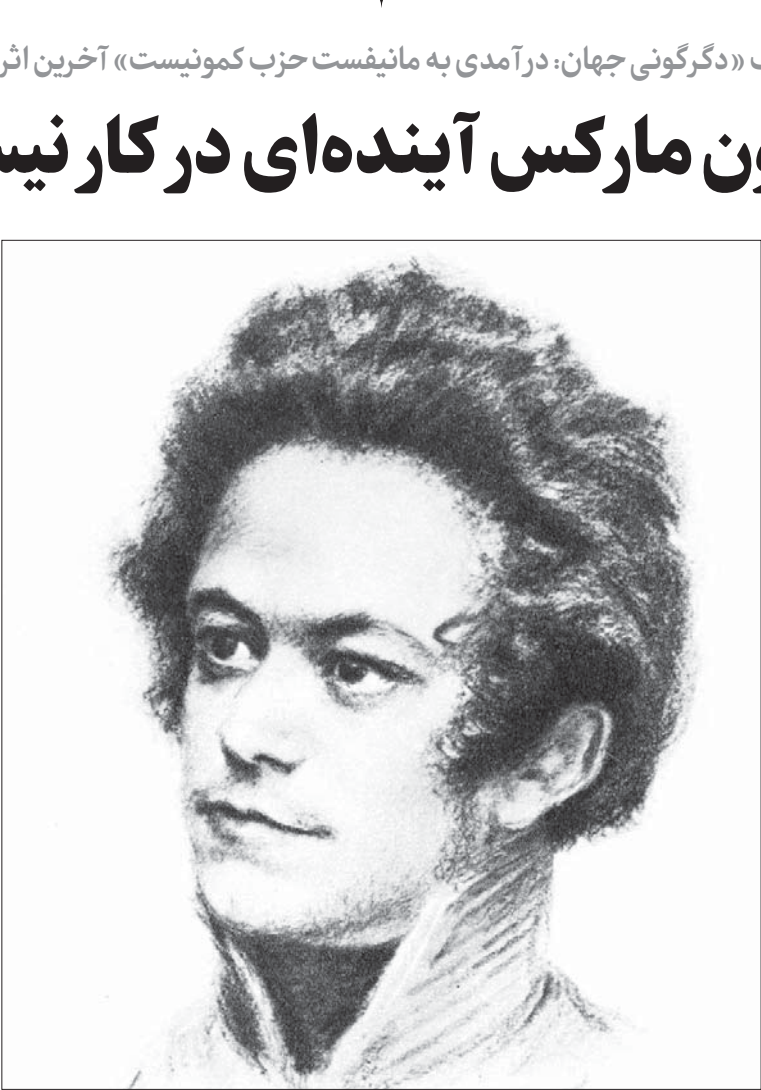
مانیفست حزب کمونیست، جزوه‌ای است کوچک در کمتر از چهل صفحه که مهم‌ترین متن نظریه و سیاست مدرن محسوب می‌شود و تأثیرات چشمگیری در طول دو سده گذشته در کل جهان باقی گذاشته است. نویسندگان مانیفست، کارل مارکس و دوست و هم‌رزم او فردریش انگلس در زمان نگارش این متن دو انقلابی جوان در آستانه سی سالگی بودند. مانیفست معروف‌ترین اثر از میان تمام آثار پرشماری بود که این دو با یکدیگر نوشتند. در حقیقت، به غیر از «کتاب مقدس» هیچ کتاب دیگری مانند مانیفست ترجمه و به دفعات زیاد منتشر نشده است. حدوداً ۱۷۰ سال پس از نوشته‌شدن مانیفست چه چیزی از آن باقی مانده است؟ در زمان حیات مؤلفان آن، همان‌طور‌که خود در مقدمه‌های مختلفی که بر چاپ‌های گوناگون آن نوشتند، بعضی از بخش‌ها و بحث‌های آن دیگر کهنه شده بود. بخش‌های دیگری نیز در قرن بیستم چنان منسوخ شدند که حتی نیازی به بازنگری انتقادی ندارند؛ اما مفهوم کلی این متن و هسته یا روح آن نیرو و سرزندگی خود را از دست نداده است. تاکنون درباره این بیانیه هزاران کتاب و رساله به زبان‌های مختلف نوشته شده است. در تازه‌ترین اثر، بابک احمدی در کتاب «دگرگونی جهان: درآمدی به مانیفست حزب کمونیست» که به‌تازگی به همت انتشارات مرکز روانه بازار نشر شده، به اهمیت تاریخی متن مانیفست و دستاوردهای آن برای سیاست امروز می‌پردازد. او در پیش‌گفتار کتاب، مانیفست را «مشهورترین و مهم‌ترین سندی» می‌داند که تاکنون در تاریخ جنبش‌های رادیکال نوشته شده است. او تذکر می‌دهد که واژه «سند» نباید باعث این بدفهمی شود که این اثر صرفاً شاهد یا گواهی است تاریخی بر روزگاری که در آن نوشته شد و کارکردش هم به همین وجه زمان‌مند، یعنی شناخت دوران‌ش محدود می‌شود، بلکه مانیفست سندی است ناظر بر صورت‌بندی سرمایه‌داری، کارکرد مناسبات تولیدی آن و فراساختار نهادی و فکری‌ای که زندگی‌اش تا امروز ادامه یافته و دیگر هیچ تفاوتی با مفهوم «بربریت» ندارد که رزا لوکزامبورگ در گفته مشهورش «سوسیالیسم یا بربریت» از آن یاد کرده است. (ص ۱۱) همچنین منظور از کاربرد عبارت «رادیکال» از آن روست که نشان دهد مانیفست در میان انبوه بیانیه‌ها، شب‌نامه‌ها، خبرنامه‌های اعلام مواضع و برنامه‌های احزاب و سازمان‌های دیگر، از جمله نیروهای سوسیالیست، آنا‌رشیست، اتحادیه‌گرا و تعاون‌گرا که در دو سده گذشته نوشته و منتشر شده‌اند، هنوز زنده‌ترین و مؤثرترین متن است.

کتاب «دگرگونی جهان» شرحی است از زمینه تاریخی و فکری مانیفست، تاریخ نگارش و دریافت آن، چاپ‌های مختلف پیش‌گفتارهای دو مؤلف و ترجمه‌هایش به زبان‌های گوناگون و افق‌های مختلف متن. همچنین بحثی است از قدرت‌ها و کاستی‌های متن، با این هدف که نشان دهد از یک سو فعلیت و موضوعیت دارد و از سوی دیگر شماری نکته‌ها و احکام آن در شرایط کنونی کارا نیستند. نویسنده هدف خود را از نگارش کتاب این‌گونه توصیف می‌کند: «هدف من از نگارش کتاب این است تا روشن شود قدرت این متن در چیست؟ کدام بخش از مباحث آن هنوز زنده و مفید است و کدام بخش کهنه شده یا تجربه تاریخی نادرستی آن را ثابت کرده است.» (ص ۱۲) او مانیفست را اثری معتبر می‌داند در گنجینه ادبیاتی که ما به‌عنوان شاگردکارهای فلسفه سیاسی و اندیشه‌ورزی اجتماعی می‌شناسیم؛ اثری هم‌راز با سیاست ارسطو، شهریار ماکاولی، لویاتان مابز، رساله دوم لاک، قرارداد اجتماعی روسو، اصول فلسفه حق هگل و درباره آزادی میل: «مانیفست مهم‌ترین متن در تاریخ سوسیالیسم محسوب می‌شود؛ متنی که به‌عنوان برنامه گرایش انقلابی کمونیستی، راهنمای مبارزه عملی و درعین‌حال نمایانگر مبانی نظری دیدگاهی دانسته می‌شود که سرنگونی نظام طبقاتی زندگی اجتماعی را در دستور کار قرار داده است. همچنین، اثری است درخشان با نثری کوبنده و بیانی موجز اما دقیق، که به‌رغم حجم اندکش هم‌راز مهم‌ترین شاگردکارهای فلسفه سیاسی ارزیابی شده است.»

تاریخ مانیفست

فصل اول نگاهی دارد به زمینه تاریخی و نظری نگارش مانیفست. نویسنده در این فصل وضعیت تاریخی و اجتماعی زمان نگارش مانیفست را تشریح می‌کند. سپس آرای سوسیالیستی آن زمان را به دقت شرح می‌دهد و مختصات گروه‌های انقلابی فعال در نیمه نخست سده نوزدهم را ترسیم می‌کند و در انتها به فضای فکری و سیاسی آلمان در دهه ۱۸۴۰ می‌پردازد. مانیفست حزب کمونیست در فوریه ۱۸۴۸ منتشر شد. عبارت «پرولترهای همه کشورها متحد شوید» در روی جلد نخستین چاپ مانیفست آمده بود. مانیفست را «انجمن آموزشی کارگران آلمانی» که وابسته به سازمان کمونیست‌ها بود به‌عنوان بیانیه‌ای در معرفی برنامه و توضیح جهت‌گیری و مواضع آن گروه سیاسی منتشر کرد. دیگر کمونیست‌ها هم در مخفی‌ای و مخفی‌ای و متشکل از مهاجران آلمانی و شماری مهاجران اروپایی دیگر که در چند شهر اروپا چون پاریس و بروکسل کمیته‌هایی داشت و بزرگ‌ترین آنها در لندن بود. انتشار مانیفست مصادف شد با خیزش مردم پاریس در ۲۴ فوریه ۱۸۴۸ که سرآغاز رویداد انقلابی در بسیاری از کشورهای اروپایی در آن سال بود و به «بهار اروپا» معروف شد. مانیفست از دل مبارزات عملی و مباحث دامنه‌داری برآمده بود که در فضای سیاسی پس از انقلاب ۱۷۸۹ در فرانسه جریان داشت. مارکس در ۱۸۴۲ دست‌نوشته‌های فلسفی و اقتصادی را نوشت که تقریباً صد سال بعد در سال ۱۹۳۸ در مسکو منتشر شد. مارکس و کسل نخستین بار در سپتامبر ۱۸۴۴ در پاریس با ملاقات کردند؛ اما پیش‌تر نوشته‌های یکدیگر را خوانده

اندیشه



بودند. آنان در سال ۱۸۴۵ کتاب مشترکی نوشتند با عنوان «خانواده مقدس» که موضوعش نقد نظریات هگلی‌های جوان در آلمان بود. در ۱۸۴۶ نیز ایدئولوژی آلمانی را در نقد فورتباخ، اشتیرتر و دیگر هگلی‌های جوان نوشتند. مارکس و انگلس در زمان نگارش مانیفست با فعالیت‌های سازمان‌های کارگری از جمله چاریتس‌ها و تعاونی‌های رابرت اوئن آشنایی داشتند و به گفتار اقتصاد سیاسی در انگلستان فرانسه نیز توجه می‌کردند. برای شناخت دقیق‌تر مبانی نظری و فلسفی احکام مانیفست، خواندن آثار مهمی که مارکس و انگلس پیش از آن نوشته بودند (درآمدی به نقد فلسفه هگل، دست‌نوشته‌های اقتصادی و فلسفی، خانواده مقدس، فقر فلسفه، وضعیت طبقه کارگر انگلستان و ایدئولوژی آلمانی) ضروری است. فصل دوم کتاب به تاریخ مانیفست می‌پردازد. سازمان عدالت و سازمان کمونیست‌ها معرفی می‌شود و به منابع مورد استفاده در مانیفست، چگونگی انتخاب عنوان، بیان فیان مانیفست، پیش‌گفتارها و ترجمه‌های مختلف و همچنین مانیفست پس از انگلس اشاره می‌شود. در این فصل نویسنده اشاره‌ای هم به تاریخ ترجمه و ورود متن مانیفست به ایران می‌کند که آغازگر آن کارگران ایرانی بودند که در آسیای مرکزی و قفقاز و باکو مشغول به کار بودند. اولین ترجمه از مانیفست به زبان فارسی به قلم محمد دهگان بود که با عنوان بیانیه کارل مارکس منتشر شد و ترجمه کامل بخش‌های اول و دوم مانیفست بود و در این کتاب نقل شده است.

مفاهیم‌بنیادی

در فصل سوم نویسنده به مفاهیم بنیادی مانیفست می‌پردازد و آنها را فهرست‌وار مرور می‌کند. او تأکید می‌کند در بررسی مفاهیم نظری اساسی متن مانیفست باید این نکته را در نظر بگیریم که مانیفست اثری در شرح و توضیح نکته‌ها و نظریه‌های فلسفی و سیاسی نیست، و به قصد تبیین مفاهیم پیچیده یا خاص سیاسی نوشته نشده و هدف اصلی‌اش به‌هیچ رو شرح مباحث نظری نبوده است: «مانیفست، خیلی ساده، برای توضیح طبقه‌های مختلف و مواضع کلی یک سازمان سیاسی نوشته شده و یکی از مهم‌ترین اهداف‌اش ایجاد شوق در خوانندگان و کارگران مبارز برای عضویت و فعالیت در آن سازمان بوده است. این متن که در خدمت ادامه مبارزه نوشته شده بود آشکارا فعالیت‌های سیاسی و انقلابی را مهم‌تر از هر چیز دیگری می‌داند.» (ص ۱۲۷) به همین دلیل نویسنده مبانی و اصول نظری مانیفست را با توجه به آن دسته از آثار فلسفی و سیاسی مارکس و انگلس که پیش از آن نوشته شده بودند بررسی می‌کند. اولین و مهم‌ترین مضمونی که متن مانیفست کمونیست را از سایر نوشته‌های اندیشه سیاسی متمایز می‌کند تاکید آن بر مفهوم مدرنی به نام «پیکار طبقاتی» است. بخش اول متن مانیفست با این عبارت مشهور آغاز می‌گردد: «تاریخ تمام جوامعی که تاکنون وجود داشته‌اند تاریخ پیکار طبقاتی است». همچنین: «آزادان و بردگان، پاتریسین‌ها و پلین‌ها، اربابان و رعیت‌ها، استادکارها و شاگردها، در یک کلام مستمکران و مستعبدان یک پیوسته روبرویی یکدیگر صف‌آرایی کرده‌اند.» اولین هدف آشکار مانیفست نشان‌دادن وضعیت جنبش کارگری و پیکار طبقاتی در «مرحله کنونی»، یعنی در آستانه انقلاب‌های اروپایی در سال ۱۸۴۸ است. مارکس و انگلس در مانیفست برای اولین بار تلاش کردند تاریخ را از پایین بخوانند. پیش از آن تاریخ معمولاً شرح زندگی حکام و در بهترین حالت بر سادۀ زندگی مردم معمولی بود اما مانیفست روایت جنگ‌های طبقاتی است: «تمام تقابل‌های دوتایی‌ای که در مانیفست مطرح شده‌اند چون نظم و بی‌نظمی، جنگ و صلح، شهر و روستا، ملی و بین‌المللی، پیشرفت و واپس‌ماندگی، ثروت و فقر با همین مفهوم پیکار طبقاتی توضیح داده شده‌اند.» (ص ۱۴۸) البته همان‌طور که مارکس در نامه به یوزف وایدمایر تصریح می‌کند مبدع

مفهوم پیکار طبقاتی او نبوده و پیش از او تاریخ‌نگاران بورژوا تا‌کامل تاریخی پیکار طبقاتی را تشریح و اقتصاددانان بورژوا این طبقات را کالبدشکافی کرده بودند اما از نظر مارکس کاری که خود او انجام داده اول این بوده که هستی طبقات را وابسته به مرحله تاریخی خاصی در تکامل تولید می‌داند، دوم مفهوم دیکتاتوری پرولتاریا بوده که مارکس آن را فرجام پیکار طبقاتی می‌داند و سوم اینکه این دیکتاتوری مبنای گذار به انحلال تمامی طبقات و استقرار جامعه‌ای بی‌طبقه خواهد شد. احمدی در این بخش به انتقاد خود از مفهوم دیکتاتوری پرولتاریا اشاره می‌کند که در کتاب «مارکس و سیاست مدرن» نیز به آن پرداخته بود: «مفهوم دیکتاتوری پرولتاریا به راستی مفهومی مشکل‌ساز است. اگر پرولتاریا اکثریت جامعه است و قدرت سیاسی را هم در اختیار گرفته، چه نیازی به دیکتاتوری دارد؟ اگر بنا به نظر اصلی مارکس قرار است حکومت پرولتاریا به تدریج ضعیف شود تا راه برای جامعه کمونیستی، یعنی جامعه‌ای فاقد طبقه، دولت و حکومت، هموار شود، چه جایی برای دیکتاتوری می‌ماند؟ در ادبیات سیاسی امروز دیکتاتوری اکثریت امری است مذموم که نمی‌توان از آن دفاع کرد، زیرا به معنای پایمال‌شدن حق اقلیت است. این مفهوم در حالی است که بسیاری از مارکس‌پژوهان جدید که اتفاقاً ریشات لنینیستی دارند به بازنگری در این آموزه مارکس پرداخته و نشان داده‌اند که مارکس و انگلس به عالی‌ترین نوع دموکراسی نظر داشتند که از این مفهوم مستفاد می‌شده است. این اصطلاح بیشتر محتوی طبقاتی دولت را در نظر دارد، نه شکل حکومت را. در واقع، مارکس و انگلس اصطلاح «دیکتاتوری پرولتاریا» را به عنوان محتوای یک شبه‌دولت در حال گذار به کار می‌بردند که تحت سلطه پرولتاریا درصدد دگرگونی ساختار اقتصادی و سیاسی در راستای امحای طبقات و دولت حرکت می‌کند، نه شکل حکومت. مثلاً دولت بورژوازی در آشکار ناباپارزیتستی، فاشیستی و حکومت‌های نظامی ظاهر شده است و ماهیت دولت بورژوازیی را نمی‌توان به این یا آن شکل خاص حکومت فرو کاهید. اگر بحث بر سر کلمه «دیکتاتوری» است نیز این توضیح ارائه می‌شود که فقط از میانه قرن نوزدهم به بعد بود که کلمه دیکتاتوری بار منفی معنایی امروزی خود را پیدا کرد و تا پیش از آن در همه زبان‌ها اشاره به «دیکتاتوری» استادی بود به نهاد مهمی در جمهوری رم باستان که بیش از سه قرن تداوم داشته و تأثیر و ماندگار بر اندیشه سیاسی بر جای نهاده است. (هال دریر، مارکس و دیکتاتوری پرولتاریا در کتاب «دیدگاه مارکس پیرامون دولت و دموکراسی در دوران گذار، گزینش و ویرایش حسن آزاد، انتشارات لاغ)



دگرگونی جهان

بابک احمدی

ناشر: مرکز

قیمت:

۶۵۲۰۰ تومان

اندیشه

مروری بر کتاب «دگرگونی جهان: درآمدی به مانیفست حزب کمونیست» آخرین اثر بابک احمدی

بدون مارکس آینده‌ای در کار نیست

روی کره زمین است. دیگر مفاهیم بنیادینی که نویسنده در این فصل بررسی می‌کند عبارت‌اند از پرولتاریا، پیکار سیاسی، دفاع از کمونیست‌ها، گرایش‌های سوسیالیستی در مانیفست، حاکمیت پرولتاریا و جامعه کمونیستی. نویسنده در بخش پایانی کتاب به نتاقدها و بخش‌هایی از مانیفست می‌پردازد که موضوعیت تاریخی خود را از دست داده است. یکی از انتقاداتی که نویسنده به متن مانیفست وارد می‌داند کم‌بودن وزن بحث‌های اقتصادی در مانیفست است. به همین دلیل جای مفاهیمی که برای شناخت دقیق‌تر درک مارکس از تکامل تاریخی جوامع لازم‌اند خالی است. همچنین بحث از نیروی کار، ارزش‌افزوده، ارزش‌افزوده نسبی، ارزش‌افزوده مطلق، ارزش مصرف و تفاوت آن با ارزش مبادله، بت‌وارگی کالا و بسیاری نکته‌های دیگر که در سرمایه و آثار بعدی مارکس به تفصیل درباره آنها بحث شده در مانیفست غایب‌اند. در زمان نگارش مانیفست این پرسش که آیا سرمایه‌داری به نیت رسید به نه موضوع بحث میان گرایش‌های رادیکال بود و مارکس و انگلس با بحث‌های نظری و ذکر شواهد تجربی از ایده سقوط محتوم و نزدیک سرمایه‌داری دفاع می‌کردند. آنان دلایلی در اثبات باورشان به سقوط بسیار نزدیک سرمایه‌داری ارائه کردند. یکی به نیت رسیدن تکامل سرمایه‌داری به‌دلیل بحران‌های ادواری مازاد تولید بود و دیگری باور به پیشرفته‌بودن مبارزات طبقه کارگر آگاه در آن زمان در کشورهای که پا به مسیر صنعتی‌شدن گذاشته بودند. اما به‌زعم نویسنده «تجربه تاریخی نشان داد که هم آن پیشگویی سقوط بسیار نزدیک سرمایه‌داری، هم یقین به توانایی، بلوغ سیاسی و آگاهی انقلابی کارگران در آن دوران نادرست بوده است. شماری از هواداران راست‌گیش مارکس ادعا می‌کنند که درست است سرمایه‌داری برخلاف نظر مارکس در مانیفست از بین نرفت، اما سرمایه‌داری رقابتی که موضوع بحث مانیفست بود از بین رفت و جای خود را به سرمایه‌داری انحصاری داد. این راست است که چنین تغییراتی دهه‌ها بعد روی داد، اما مارکس در مانیفست امر را پیش‌بینی نکرده بود؛ برعکس، باور داشت که سرمایه‌داری به‌طورکامل و به یقین از صحنه تاریخ محو خواهد شد» (ص ۲۲۲).انتقاد دیگری که نویسنده به متن مانیفست وارد می‌داند این است که اساسا چرا مارکس و انگلس به انقلاب همچون یگانه راه‌حل دشواری‌های پدیدآمده در سرمایه‌داری باور داشتند و هیچ اعتقادی به تفسیر آن نظام به‌دلیل تحولات درونی نداشتند یا به اصلاح آن نمی‌اندیشیدند و عقب‌نشینی و قبول اصلاحات را در نظام سرمایه‌داری انگلستان در این زمینه مثال می‌زند. شاید مرور تجربه سوسیال دموکراسی و دولت رفاه در غرب و ضدحمله‌ای نازیدرگنر فلسفی غالباً سوفیه‌شده فایرلاند که این موضوع مناسب باشد. به زعم نویسنده مانیفست به پرسش نقادانه مهم دیگری نیز پاسخ نداده است: آیا می‌توان نیاز افراد یک جامعه را بدون وجود بازار مبادله (یعنی بدون سازوکار عرضه و تقاضا) شناسایی کرد؟ انتقاد دیگر به مانیفست این است که چرا در این اثر نقش طبقه متوسط در مبارزات اجتماعی نادیده گرفته شده است. این در حالی است که در مانیفست از طبقات و لایه‌های اجتماعی‌ای جز بورژوازی و پرولتاریا به اختصار بحث شده و خرده‌بورژوازی نیز از نظر دور نمانده است و در بخش سوم از «سوسیالیسم خرده‌بورژوازی» نیز بحث شده است. نویسنده انتقاد دیگر را به مانیفست نازیدرگنر نقش زنان در جامعه بورژوازی می‌داند؛ بحثی که به نظر ناقدان فمینیست مردسالارانه است. او در پاسخ به این انتقاد این موضوع را مطرح می‌کند که جنبش برابری‌طلبی زنان در آن دوران در نخستین مراحل شکل‌گیری‌اش بود و در ادامه به تلاش‌های مارکس و انگلس در آینده مبارزه سیاسی‌شان در راستای احقاق حقوق زنان می‌پردازد. به زعم نویسنده با وجود اینکه مانیفست متنی مقدس نیست و بنا نیست که مؤزمان کل جهان‌بینی و مبانی اعتقادی خود را از آن استنتاج کنند و با وجود برخی کاستی‌ها، به دلایلی بسیار متنی است هنوز زنده و مثل هر موجود زنده‌ای دستخوش تغییر است و هر نسل مانیفست را به شکل خاصی خوانده و تفسیر کرده است. نویسنده بحث خود را با سخن «یکی از بزرگ‌ترین فیلسوفان سده بیستم» یعنی ژاک دریدا به پایان می‌برد که در «اشباح مارکس» نوشته است: «در جریان بازخوانی مانیفست و چند اثر بزرگ دیگر مارکس، با خود گفتم فقط محدودی اثر دیگر در سنت فلسفی می‌شناسیم که در‌سای آن امروز تا این حد حیاتی و مبرم باشد… هیچ متنی در سنت فلسفی نیست که از نحوه جهانی‌شدن سیاست و دوا متاثر تأثیر فوری و رسانه در جهان‌اندیشه و اندیشه‌ورزی با این شفافیت سخن گفته باشد. کمتر متنی چنین نور آشکارکننده‌ای بر حقوق، حقوق بین‌المللی و ناسیونالیسم افکنده است. اشتباه بزرگی خواهد بود اگر مارکس را نخوانیم و بازخوانیم و درباره‌اش بحث نکنیم و این سخن است که در مورد شمار اندکی از فیلسوفان دیگر نیز صادق است. اشتباه خواهد بود اگر از «خوانش» یا «بحث» درباره مارکس پیش‌تر نرویم. خطای بزرگ‌تری خواهد بود اگر مسئولیت نظری، فلسفی و سیاسی‌ای در این مورد احساس نکنیم. زمانی که دستگاه جرم‌ها و بدنه ایدئولوژیک «مارکسیست‌ها» (حکومت‌ها، احزاب، سلول‌های حزبی، اتحادیه‌ها و دیگر فضاهایی که آیین تولید کردند) دارند از هم با‌باشند دیگر بهانه‌ای برای چنان اشتباهی نخواهیم داشت. فقط بهانه‌ها می‌تواند ما را از انجام این وظیفه بازدارد. بدون این بازخوانی (بدون مارکس) آینده‌ای در کار نیست. بدون خاطره و میراث مارکس: به هر رو، بدون مارکسی خاص، بدون نبوغش و دست‌کم یکی از روح‌هایش. این فرضیه یا، بهتر بگویم، موضع ماست: از یک روح دارد، روح نمی‌شود بیش از یک روح نداشته باشد».

مرور

درباره استبداد در علم

● پل فایراند از بزرگ‌ترین فیلسوفان علم قرن بیستم و متفکری است که در حوزه‌های مختلفی چون تئاتر و بازیگری، آواز و موسیقی، نجوم، فیزیک، ریاضیات، تاریخ، فلسفه و مردم‌شناسی مطالعه کرده است. کتاب «استبداد علم» که به تازگی به فارسی ترجمه و منتشر شده متشکل از چهار سخنرانی فایراند است که آنها را در سال ۱۹۹۲ برای عموم ایراد کرده و اریک ابره‌ایم آن را پس از مرگش جمع‌آوری و ویرایش کرده است. بان جیمز کید استاد دانشگاه ناتینگهام در مقدمه‌ای بر ترجمه فارسی این اثر، در توضیح برگزیدن عنوان استبداد علم برای این مجموعه می‌گوید: «در واقع عنوان اصلی سخنرانی‌های او علم چیست؟ معرفت چیست؟ چندان برانگیزاننده نبود، اما عنوان جدید آن یعنی استبداد علم، به یک معنا، سه برابر رهنم است». در ادامه او دلایل سگانه این امر را توضیح می‌دهد: از جمله اینکه فایراند در تمام عمر خود به کرات منکر وحدت و یکپارچگی علم بوده است. نظریه اصلی مهم‌ترین اثر او یعنی «علیه روش» این بود که چیزی به نام روش علمی وجود ندارد. به گفته کید، دلیل دوم این است که این عنوان این نگرانی را دارد که به این اندیشه میدان می‌دهد که «مشکل، مشکل علوم تجربی است نه تلقیات ما از آنها، یعنی نگرش‌های گشادتر نسبت به طبیعت و گستره علم و ارزش آن». همچنین استبداد علم بار منفی یا خود برای علم دارد. نویسنده در کتاب حاضر داستان ظهور عقل‌گرایی در یونان باستان را توضیح می‌دهد که سرانجام به تکوین و تثبیت جهان‌بینی علمی اسطوره‌ای منتهی شده است. در مقدمه ویراستار زبان اصلی کتاب درباره دیدگاه‌های فایراند می‌نویسد: «به نظر می‌رسد که فایراند خود را با محیط بی‌ثبات خویش همسان و همساز می‌کرد و همواره با مسائل زمانه خود مستقیماً درمی‌پیچید؛ حتی غالباً از هر دو جبهه موافق و مخالف بر سر مسائل واحد استدلال می‌کرد. فایراند هرچا مفروضات جزمی‌ای به‌کار می‌گرفت آنها را به چالش کشید. وی با به‌افراختن‌اندیشان، از خوانندگان خود می‌خواست که فراتر از حد متعارف به مسائل بنگرند. فایراند متفکری سرکش و ست‌شکن بود که در زمان حیاتش به شهرت رسید. اما تغییر مکرر در مواضع خویش و نیز سخنوری‌های پر نیش و کنایه او و انتقاد افراطی و همه‌جایی وی، به سوفتسیر فلسفه او دامن زد. درواقع، کسان‌ی که می‌خواستند استبدادی را بجای استبداد دیگری بنشانند، به جای اینکه پیشرفت و ترقی (جوامع بشری) را از گزند جفای مکرر ایدئولوژی‌های جزمی حفظ کنند، از ابعاد و جوانب خاص فلسفه فایراند به شدت سوءاستفاده کردند. دو مؤلفه اینفک بلورالریسم فلسفی غالباً سوفیه‌شده فایراند بود که اولاً از وفاداری به یک دیدگاه واحد بپرهیزد و ثانیاً نگرش‌های بسیار متفاوت به مسائل پیچیده را گسترش دهد. همان‌طور که کتاب علیه روش در واقع مجموعه مقالات اولیه فایراند است، کتاب استبداد علم نیز اکثر مضامین دوره‌های مختلف تحولات فلسفی فایراند را از همان آثار اولیه را تا آثار متاخرش) با هم می‌آمیزد. استدلال فایراند این است که برخی مفروضات بسیار شایع و مبانی علوم تجربی به کل کاذب‌اند و عناصر اساسی ایدئولوژی علمی بر مبنای تعمیمات بسیار سطحی‌ای بنا شده که سوءفهم‌های مضحکی از ماهیت حیات بشری به دنبال داشته است. او می‌گوید پدیدارپژداری‌های علمی نه تنها مسائل مبرم عصر ما نظیر جنگ و فقر را حل نکرده است بلکه به جای مواجهه با امور جزئی واقعی که می‌تواند حیات بشر را معنادار سازد، به تجلیل و تکریم کلی‌بافی‌های فانی می‌پردازد. از آنجا که عینی‌بودن و مبنای شمول بودن علم بر تجرید و انتزاع‌گرایی مبتنی است، این امور به معنای دقیق کلمه تبعات نامطلوبی به همراه خواهد داشت، چراکه انتزاع میان اندیشه‌ها و تجربه‌های ما مشکافی می‌اندازد و سرانجام به زوال هردو می‌انجامد. اصحاب نظر به رغم ارباب عمل، تمایل دارند که استبداد را از طریق مفاهیم خود تحصیل کنند و به دور از تجارب در‌فاهی‌ای که زندگی را معنادار می‌سازند، دست به تجرید و انتزاع بزنند. فایراند استدلال می‌کند که تجربه علمی نسبت به هر نظریه محضی که تاکنون وجود داشته، برای نیل به واقعیت راهنمای بهتری است و تأکید می‌کند که هیچ استبدادی نیست که نتوان در مقابل آن ایستاد، حتی اگر با بهترین نیات مبتنی اعمال شود. کتاب استبداد علم در واقع از چهار سخنرانی فایراند در سال ۱۹۹۲ با عناوین «تعارض و تطابق»، «عدم اتحاد علوم»، «غنائی طبیعت» و «انسان‌زدایی انسان» تشکیل شده است. در سخنرانی انسان‌آمده است: «در پس پشت نحوه مواجهه من با مسائلی که امروز در روزه مسائل فلسفی قرار می‌گیرند، چنین وضعیتی نهفته است. اغلب اوقات که حکایتی نظیر حکایت تالس یا گزنوفانس را نقل می‌کنم، عده‌ای در بی شرح و بیان نظام‌مندی از آنها هستند. بزعم این عده، نقل حکایت گرچه خوشایند است، اما امری سطحی است. زیرا به ریشه‌یابی مسائل نمی‌پردازد.»

استبداد علم

استبداد علم

پل فایرابند

ترجمه: محسن خادمی

قیمت: ۵۴۰۰۰ هزار تومان

۶۵۲۰۰ تومان